

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان درس:	فقه نظام سیاسی	جلسه ۳۴	تاریخ درس:	۱۳۹۹/ ۹/ ۲۴
عنوان فرعی ۱	اجرای عدل؛ اولین وظیفه رهبری			
عنوان فرعی ۲	عدل سیاسی			
عنوان فرعی ۳	شرایط ولایت تفویض - شرط هشتم			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

شرایط ایجابی ولایت تفویض به پایان رسید؛ منتهی خیلی از شرایط نیز تحت شرط عدالت جا می‌گیرد که به آنها متعرض نمی‌شویم مثل اهل صدق بودن و صدق در عهد و وعد و کلام داشتن. تفاوتی که بین وعد و عهد وجود دارد این است که عهد التزام طرفینی است ولی وعد الزاماً التزام طرفینی نیست و التزام یک طرفه را نیز وعد می‌گویند که معمولاً وعد را در التزام یک طرفه به کار می‌برند؛ در قرآن کریم به دو نوع عهد اشاره شده است؛ یک نوع عهدی است که بین خود مردم است:

«وَالْمُؤْمِنُونَ بَعْثُهُمْ إِذَا عَاهَدُوا»<sup>۱</sup>

و (همچنین) کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد بستند - وفا می‌کنند.

که این عهدی است که مردم بین خودشان برقرار می‌کنند و عقد نیز بر این التزام طرفینی اطلاق می‌شود؛ نوع دیگر عهد در قرآن کریم اشاره به عهد خاصی است که عهد الله است که مراد از آن عهد اطاعت است:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»<sup>۲</sup>

آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟! \* و اینکه مرا پرستید که راه مستقیم این است؟!

این عهد اطاعت طرفینی است و آفرینش بشر این عهد طرفینی را به وجود می‌آورد و هنگامی که خدا به بشر گفت: «کن» و بعد بشر این کان الهی را پذیرفت، این پذیرفتن به معنای پذیرفتن شرط طاعت الهی است و

۱. سورة بقره: ۱۷۷.

۲. سورة یس: ۶۰ و ۶۱.

اینکه انسان با کن الهی به وجود می آید معنایش این است که من مطیعم؛ لذا گفته ایم این عهد، عهد فطری است، در آیه کریمه می فرماید:

«وَإِذْ أَخَذْنَاكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»<sup>۱</sup>

و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت؛ و آنها را گواه بر خویشتن ساخت؛ (و فرمود:) «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می دهیم!» این عهد فطرت و توحید در دو مرحله اخذ شده، در یک مرحله این عهد از خود آدم عَلَيْهِ السَّلَام اخذ شده که می فرماید:

«وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ نُجِدْ لَهُ عَزْمًا»<sup>۲</sup>

پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم؛ اما او فراموش کرد؛ و عزم استواری برای او نیافتیم! این عهد آدم، با همان خلق ابتدایش حاصل شد، و عهد دیگری است که خدا در قرآن اشاره می کند و اول می فرماید:

«بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ»<sup>۳</sup>

و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد.

که این یک خلق است، و بعد می فرماید:

«ثُمَّ جَعَلْنَا سُلَاطَةً مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ»<sup>۴</sup>

سپس نسل او را از عصاره ای از آب ناچیز و بی قدر آفرید.

که این مرحله دوم خلق است، در جای دیگر می فرماید:

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا»<sup>۵</sup>

او کسی است که از آب، انسانی را آفرید؛ سپس او را نسب و سبب قرار داد (و نسل او را از این دو طریق گسترش داد)؛

۱. سورة اعراف: ۱۷۲.

۲. سورة طه: ۱۱۵.

۳. سورة سجده: ۷.

۴. همان: ۸.

۵. سورة فرقان: ۵۴.

در حقیقت این خلق دوم و «کن» دوم است که بعد از اینکه خود آدم با «کن» الهی آفریده شد، بعد در او قدرت تولید مثل ایجاد شد و در حقیقت گویا با یک «کن»، نسل او در او به وجود آمد و آنوقت این عهد دیگری دارد که خدای متعال می‌فرماید:

«أَمَّا أَهْدِي إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»<sup>۱</sup>

آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟!

که می‌فرماید «یا بَنِي آدَمَ»؛ فرزندان آدم. و یا آنجایی که می‌فرماید:

«وَإِذَا أَخَذَ رُبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»<sup>۲</sup>

و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت.

که این، آن عهد دوم است و خود آدم نیز عهد مستقلى داشته است که فرمود:

«وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَى وَلَمْ نُجِدهُ عَزْمًا»<sup>۳</sup>

پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم؛ اما او فراموش کرد؛ و عزم استواری برای او نیافتیم!

و گفتیم این عهد با همان امر تکوینی الهی به وجود می‌آید که این عهد تکوینی است و بعد این عهد تکوینی با شهادتین تبدیل به عهد تشریعی می‌شود.

حاصل اینکه عهدی بین بشر و خدا وجود دارد که عهد بشر نسبت به خدای متعال عهد اطاعت است و از سوی دیگر خدای متعال عهد خلق و رزق و هدایت دارد:

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»<sup>۴</sup>

گفت: «پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است!»

که این خلق، خلق ابتدایی و استمراری است.

خلاصه اینکه مباحث زیادی تحت عنوان شروط ایجابی ممکن است مطرح شود که فروع شروط ایجابی ای است که مطرح شده‌اند.

۱. سورة یس: ۶۰.

۲. سورة اعراف: ۱۷۲.

۳. سورة طه: ۱۱۵.

۴. همان: ۵۰.

## شرایط سلبی ولایت تفویض

در مباحث گذشته مجموعه‌ای از شرایط ایجابی ولایت تفویض را بیان کردیم؛ بحث امروز در شرایط سلبی است یعنی آنچه نباید در والی تفویض وجود داشته باشد.

### ۱. عدم بخل

از جمله از شروط سلبی که نباید در ولی تفویض وجود داشته باشد، بخل و تنگ نظری است. حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه به مجموعه‌ای از نباید‌های کسی که ولایت تفویضی به عهده می‌گیرند اشاره فرمودند:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ وَسَمِعَ وَأَجَابَ لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالصَّلَاةِ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَا يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ أَوَّلِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالْدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ وَلَا الْجَانِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ وَلَا الْخَائِفُ لِلدُّوْلِ<sup>۱</sup> فَيَتَّخِذَ قَوْمًا دُونَ قَوْمِهِ وَلَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحَقُوقِ وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ وَلَا الْمَعْطَلُ لِلْسُّنَّةِ فَيَهْلِكَ الْأُمَّةُ<sup>۲</sup>

خدایا من نخستین کسی هستم که به تو روی آورد، و دعوت تو را شنید و اجابت کرد، در نماز، کسی از من جز رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیشی نگرفت، همانا شما دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمین، ولایت و رهبری یابد، و امامت مسلمین را عهده دار شود، تا در اموال آنها حریص گردد، و نادان نیز لیاقت رهبری ندارد تا با نادانی خود مسلمانان را به گمراهی کشاند، و کناره‌گیر و دور از مردم نیز نمی‌تواند رهبر مردم باشد، که ارتباط مردم را قطع کند، و نه کسی که در تقسیم بیت المال عدالت ندارد زیرا در اموال و ثروت آنان حیف و میل می‌کند و گروهی را بر گروهی مقدم می‌دارد، و رشوه خوار در قضاوت نمی‌تواند امام باشد زیرا که برای داوری با رشوه گرفتن حقوق مردم را پایمال، و حق را به صاحبان آن نمی‌رساند، و آن کس که سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ضایع می‌کند لیاقت رهبری ندارد زیرا که امت اسلامی را به هلاکت می‌کشاند.

این نص، در عموم این شرط به سایر مراتب ولایت تفویضی صریح است زیرا ابتدا می‌فرماید: «أَنَّهُ لَا يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ أَوَّلِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالْدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ» و بعد می‌فرماید: «وَأِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ» که این

۱. «حائف» از «حیف» است که به معنای بی عدالتی و ترجیح برخی بر دیگران است. و در برخی نسخ «جائف» آمده است که به معنای محروم کردن و خالی کردن است.

۲. «دُول» یعنی مالی که باید در بین مردم تقسیم شود و گردش پیدا کند.

۳. نهج البلاغه؛ نامه ۱۳۱.

ولایت کبری است اما مطالبی که قبل از این فراز آمده شامل تمام مراتب ولایت تفویضی می شود و اینکه می فرماید «قَدْ عَلِمْتُمْ» معلوم می شود این مطلب را قبلاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای مردم تبیین کرده بوده است. یکی از شروط ایجابی که مطرح کردیم، سخاوت بود، و ظاهر این است که بین سخا و بخل یک مرتبه دیگری وجود دارد یعنی ممکن است کسی بخیل نباشد اما سخاوتمند هم نباشد؛ لذا معتقدیم این، دو شرط است و در این مقطع حضرت به آن مرتبه ادنی اکتفا کرده است؛ اما شرط سخاوت در روایات دیگر وارد شده که در گذشته بیان کردیم.

و دو شرط «وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ» داخل در شروط ایجابی است که در گذشته بیان کردیم.

## ۲. «الْحَائِفُ لِلدُّوَلِ» نباشد

و بعد که می فرماید: «وَلَا الْحَائِفُ لِلدُّوَلِ» این شرط سلبی دوم است. اموالی که بین مردم در گردش است را نباید به گونه ای تقسیم کند که به سمت قوم و گروه معینی برود و به اهل عشیره یا حزب خودش بیشتر بدهد.

## ۳. اهل رشوه نباشد

و بعد حضرت به شرط سوم سلبی اشاره می کنند: «وَلَا الْمُتَرَشِّي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَيَقْفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ»؛ کسی که ولایتی به او سپرده می شود نباید رشوه گیر باشد تا افراد او را تطمیع کنند در نتیجه او حق را به حقدار ندهند و به دیگری بدهد؛ که الان متأسفانه در برخی از دولت مردان رایج است که امتیازات را به افراد خاص می دهند مثل امتیاز واردات و صادرات و امتیاز برخی پروژه های کلان. یکی از اسم هایی که روی رشوه می گذارند، کمسیون است که طرف می آید به از یک شرکت خارجی پولی می گیرد و معامله کلانی را برای آن شرکت انجام می دهد و پروژه بزرگی را به نفع آن شرکت خاص قرارداد می بندد و کمسیون هم می گیرد و این در برخی کشورها رسمی است اما این به عقیده ما درست نیست و این نوعی از رشوه گیری است و در ازای پولی که می گیرد، آنچه را که نباید به آنها بدهد، به آنها می دهد. و گاهی هم اسم مناقصه می گذارند اما هیچ کس غیر خودشان خبردار نیست و خودشان می آیند و به صورت صوری نرخی می زنند و در انتها کار را به آن شرکت می سپارند و با قیمت بسیار بیشتری که آن کار هزینه می برد؛ شاید خیلی از مواردی که به اسم خصوصی سازی صورت گرفته است، از همین نوع بوده؛ شرکتی که مثلاً ۵ هزار میلیارد ارزش دارد را به ۵۰۰ میلیارد واگذار کردند و آن هم پولش را از بانک گرفته؛ و نه پول بانک را داده، و نه این شرکت دیگر در ملک دولت مانده است.

## ۴. تعطیل کننده سنت نباشد

حضرت می فرماید: «وَلَا الْمُعْطِلُ لِلسُّنَّةِ فَيَهْلِكَ الْأُمَّةُ».

یک مسأله اقامه سنت است که اقامه احکام الهی است و یک مسأله تعطیل سنت و احکام داریم که این تعطیل سنت فراتر از اجرای احکام و حدود است که وظیفه حاکم است. سنت هم بر دو نوع است سنت واجبه و سنت مستحبه و این عدم تعطیل سنت شامل هر دو می شود و این مورد از جمله مواردی است که بین فقه خرد و فقه کلان تفاوت وجود دارد؛ گاهی یک عمل مستحبی است مثل نافله نماز، اعتکاف و ...، اما حاکم نباید بی توجه به این سنت ها باشد به طوری که موجب تعطیل آنها شود و دیگر در جامعه عمل نشود؛ این سنت ها در بعد فردی سنت هایی نیست که لازم باشد تمام افراد جامعه آن را انجام دهند، اما در بعد اجتماعی، تعطیل آن حرام می شود. از جمله این موارد است نماز جمعه - بر طبق نظر وجوب تخییری - و نماز جماعت یومیه و ولّی امر نباید کسی باشد که با استخفاف به این سنت ها راه را برای تعطیل این سنت ها باز کند.

این دایره سنت دایره وسیعی است که خیلی از امور را دربر می گیرد مثل پوشش که گاهی برخی پوشش ها پوشش های واجب نیست اما سنت رسول الله ﷺ است مثل عمامه که از پوشش های استحبابی است که تعطیل این پوشش ها نیز، تعطیل سنت می شود؛ تعمیم واجب نیست اما نباید طوری باشد که این سنت به طور کل تعطیل شود و حاکم حق ندارد بگوید هیچ کس حق ندارد معمم شود.